

بسم الله الرحمن الرحيم

درس خارج

اصول فقه

جلسه پنجاه و سوم

۹۲/۱۲/۱۷

نظریه شهید صدر در توجیه فرق بین مفاد امر و نهی - در چهار نکته - تبیین شد.

۱- عموم شمولی یا اطلاق شمولی در مفاد نهی، با وضع نیست؛ چون این شمول از ادات عموم استفاده نمی‌شود، بلکه اگر به وسیله ادات عموم افاده می‌شد، مفاد نهی بالوضع بود.

۲- مفاد مقدمات حکمت - بما هی مقدمات حکمت - عموم شمولی نیست؛ چون مقدمات حکمت هم در موارد اطلاق بدلی و هم در موارد اطلاق شمولی وجود دارد. به عبارتی؛ اگر شمولیت به مقدمات حکمت بود، باید مفاد امر هم شمولی می‌شد؛ چون مقدمات حکمت در امر هم وجود دارد.

۳- هر حکمی متعلق و موضوعی دارد؛ اما متعلق؛ چون مطلوب الوجود است، یعنی - در مقام صدور حکم - وجود متعلق، مفروض گرفته نشده است. وقتی گفته می‌شود؛ نماز بخوان، یعنی هنوز نمازی وجود ندارد که بدان امر می‌شود. اما موضوع؛ چون مفروض الوجود است، یعنی - در مقام صدور حکم - وجود موضوع، مفروض گرفته شده است. وقتی گفته می‌شود؛ زید نماز بخواند، یعنی زید به عنوان موضوع، مفروض است.

بنابراین مبنایست که عموم بدلی و عموم شمولی شکل می‌گیرد؛ جایی که مطلوبیت فعلی است، در این صورت اطلاق بدلی است؛ چون وجود فعل مطلوب است و وجود فعل، به وجود فردی از افراد آن فعل محقق می‌شود؛ اما جایی که وجود شیئی مفروض است (نه مطلوب) و بعد از فرض وجود است که حکم بر آن بار می‌شود. به عبارتی؛ چون موضوع در اینجا، مفروض التحقق است، و تحقق موضوع به تک تک افراد است - یعنی هر فردی مصداق این طبیعت است - و لذا اگر حکم روی این موضوع - طبیعت - برود، خود به خود بر روی همه افراد موضوع یا طبیعت رفته است. یعنی به تعداد افراد موضوع، حکم منحل می‌شود.

پس مناط در اوامر - بدلیت به لحاظ متعلق و شمولیت به لحاظ موضوع - مطلوب الوجود بودن در متعلق و مفروض الوجود بودم در موضوع است. البته اگر موضوع در اوامر مدخول تنوین باشد، از این قاعده استثناء می‌شود و بر بدلیت دلالت می‌کند. (مثل اکرم عالم)

۴- اما این حکم در متعلقات نواهی استثناء می خورد. قاعده در متعلقات اوامر بدلیت بود، ولی در متعلقات نواهی استثناء می خورد. این استثناء بخاطر غلبه انحلالیت مفسد نزد عقلاست که، بر هر فردی از افراد نهی، یک مفسده مستقلی بار می شود و لذا در نواهی، هم متعلق و هم موضوع، هر دو شمولی است، برخلاف اوامر که متعلق، بدلی و موضوع، شمولی می باشد.

اشکال محقق خویی:

دو اشکال بر این قاعده - انحلالیت مفسده به تعداد افراد متعلق - از سوی محقق خویی وارد شده است.

اشکال اول: انحلالیت مفسده به عدد افراد طبیعت، بر مسلک عدلیه مبتنی - که احکام تابع مصالح و مفاسد - است؛ چون احکام تابع مفاسد و مصالح هستند و لذا اوامر تابع مصالح و نواهی تابع مفاسد هستند و چون مفاسد انحلالی است و لذا حرمت هم - که با نهی ثابت می شود - انحلالی است.

این قاعده مبتنی بر این است که هر جا نهی بود، باید مفسده ای در کار باشد. خوب غیر عدلیه - اشاعره - که قائل به تبعیت احکام از مصالح و مفاسد نیستند، آیا از نهی، انحلال حکم نمی فهمند و نهی در نزد آنان انحلالی نیست؟ در حالی که نهی در نزد آنان نیز شمولیت دارد و با اینکه احکام در نزد آنان تابع مصالح و مفاسد نیست، ولی از لاتکذب، حرمت همه افراد کذب و انحلال حرمت - به عدد افراد کذب - را می فهمند.

بنابراین؛ حتی اگر نهی تابع مفسده ای هم نباشد، باز از نهی انحلال حکم فهمیده می شود، درحالی که اگر قاعده فوق - انحلالیت حکم از انحلالیت مفسده نشأت گرفته - درست بود، باید اشاعره انحلال حکم به انحلال متعلق نمی فهمیدند. پس انحلالیت حکم، ربطی به انحلالیت مفسده ندارد و منشا انحلال حکم، چیز دیگری است.

اشکال دوم: انحلالی بودن مفسده از کجا فهمیده می‌شود؟ حتی اثبات اصل مصلحت و مفسده برای چیزی، از کجا فهمیده می‌شود؟ مگر این نیست که از دلیل - امر و نهی - فهمیده می‌شود؟ تا امر و نهی نباشد، چگونه انحلالی بودن فهمیده می‌شود؟

در حالی که طبق قاعده فوق، منشأ انحلالیت نهی، از انحلالیت مفسده فهمیده می‌شود، و این اول کلام است. یعنی ابتدا باید با نهی، مفسده‌ای اثبات شود تا بعداً از مفسده، انحلالیت فهمیده شود. بلکه بالاتر از این - حتی بعد از اثبات مفسده و مصلحت نیز - باید انحلالیت حکم، از خود اوامر و نواهی فهمیده شود نه مصالح و مفاسد. پس در واقع انحلالی بودن حکم، از خود نهی فهمیده می‌شود، نه مفسده که با نهی اثبات می‌شود. به عبارتی؛ راهی برای مصالح و مفاسد احکام، جزء از طریق اوامر و نواهی وجود ندارد و همچنین برای تشخیص انحلالی بودن حکم نیز، راهی جزء از طریق نواهی نیست.

پس هم اصل وجود ملاک، از خود امر و نهی و هم نحوه وجود ملاک، از نحوه تعلق امر و نهی فهمیده می‌شود. ابتدا باید انحلالی بودن نهی اثبات شود تا از آن انحلالی بودن مفسده فهمیده شود. اگر نهی به تک‌تک افراد خورده - و انحلالی - باشد، در این صورت تک‌تک افراد نهی، مفسده انحلالی و مستقلاً خواهد داشت.

اگر نهی به تک‌تک افراد نخورده - و انحلالی - نباشد، در این صورت نهی به فردی از افراد خورده است که مفسده انحلالی و مستقلاً نخواهد داشت. مثل تروکی که موجب بطلان اصل عمل می‌شود مثل خوردن و آشامیدن عمدی در نماز، که موجب بطلان نماز است و تکرار خوردن مفسده‌ای نخواهد داشت؛ چون نماز با یک بار خوردن، باطل شده است. در چنین جاهایی نهی، انحلالی نیست تا مفسده هم، انحلالی باشد.

خلاصه اینکه؛ بحث در مفاد نهی است که آیا افاده انحلالی می‌کند یا نه؟ نه اینکه با انحلالی بودن مفسده، انحلالی بودن نهی اثبات شود، این نقض غرض و خلف فرض است.

جواب: با جواب شهید صدر - یک جواب - هر دو اشکال دفع می‌شود. اینکه گفته شد، مفسده انحلالی است و غلبه انحلالیت در مفسد موجب یک ارتکاز ذهنی عقلانی می‌شود و این ارتکاز ذهنی عقلایی موجب می‌شود تا عقلاء، از هر نهی انحلالیت را بفهمند. پس دو چیز در نهی است: ۱- غلبه انحلالیت ۲- ارتکاز عقلانی

غلبه انحلالیت در مفسد موجب ظهور نهی، در انحلالیت نمی‌شود تا اشکال گرفته شود که طبق مبنای عدلیه، اصلاً مفسده‌ای نیست تا انحلالیت هم از آن فهمیده شود. بلکه غلبه انحلالیت در مفسد، منشاء یک ارتکاز عقلایی است که به نهی ظهور می‌دهد. یعنی نهی را ظاهر در انحلالیت می‌کند. و لذا هر نهی در نزد عقلاً - بخاطر اینکه انحلالیت مفسد، در مرتکز آنها رسوخ کرده است - انحلالی است.

این قاعده ربطی به تبعیت احکام از مصالح و مفسد ندارد - تا اشکال شود که طبق مبنای اشاعره، قاعده فوق صحیح نیست. به عبارتی؛ چون در نزد اشاعره احکام تابع مصالح و مفسد نیست یعنی اصلاً مفسده‌ای نیست تا نوبت به انحلالیت مفسده و بعد انحلالیت نهی برسد. - چون شهید صدر بحث از ارتکازیت عقلانی به میان آورده که همه - عدلیه یا غیر عدلیه - در آن مشترکند.

محقق خویی در اصل غلبه انحلالیت - که هر عاقلی از هر مفسده‌ای انحلالیت و مفسده تک - تک افراد را می‌فهمد - اشکال نمی‌کند و آن را قبول دارد؛ بلکه ایشان در چگونگی استفاده انحلالیت از لفظ نهی اشکال می‌کند. و لذا شهید صدر با ارتکاز ذهنی عقلانی می‌خواهد چگونگی دلالت لفظ بر انحلالیت را درست کند که - چنین جواب می‌دهد - غلبه انحلالیت در مفسد، موجب ارتکاز عقلانی می‌شود که این ارتکاز عقلانی برای لفظ ظهور درست می‌کند. و این ربطی به شرع و غیر شرع ندارد تا اشکال شود که نزد اشاعره، نهی از مفسده تبعیت نمی‌کند. بلکه بحث در مفسده عقلایی است که عقلاً از هر مفسده‌ای انحلال به تک تک افراد را می‌فهمند و از انحلالیت مفسده، انحلالیت نهی را فهمیده‌اند. یعنی هر نهی انحلالی است و به اندازه افراد نهی، مفسده مستقلاً وجود دارد.

در واقع عقلا تجربه کرده‌اند که در هر فعل دارای مفسده‌ای، به اندازه افراد آن فعل، مفسده مستقلی وجود دارد. این تجربه اجتماعی منشأ یک ارتکاز ذهنی عقلانی شده است که هر نهی انحلالی است.

پس شهید صدر با طرح ارتکاز ذهنی عقلایی، به هر دو اشکال محقق خویی جواب دادند؛ جواب از اشکال اول، از آن جهت که غلبه انحلالیت در مفسده، مختص به شرع نیست و در مفسد عقلایی نیز، غلبه انحلالیت وجود دارد. جواب از اشکال دوم، از آن جهت که ارتکاز ذهنی عقلایی، ظهور در انحلالیت، برای نهی درست می‌کند.

با اینکه شهید صدر از اشکال محقق خویی جواب دادند، ولی باز اشکالاتی بر توجیه شهید صدر - در فرق بین مفاد امر و نهی در بدلیت و شمولیت - وارد است.

اشکالات:

سه اشکال بر توجیه شهید صدر وارد است.

اشکال اول: اشکال اول آنجایی است که شهید صدر مدعی هستند؛ با اینکه موضوع اوامر - مثل اکرم العالم - بر شمولیت دلالت دارد، ولی یک استثنایی هست که موجب بدلیت در موضوع اوامر می‌شود و آن جایی است که موضوع اوامر، مدخول تنوین باشد - مثل اکرم عالما - که در چنین فرضی، تنوین دال بر بدلیت است.

اشکال این است که اگر بدلیت مفاد تنوین بود، یعنی منشا دلالت امر بر بدلیت این تنوین بود، چرا در موضوع نواهی با وجود تنوین - مثل لاتکرم عالماً - اطلاق شمولی فهمیده می‌شود؟ یعنی هیچ عالمی را اکرام نکن. پس اگر تنوین دال بر بدلیت است، چرا در موضوع نهی شمولیت فهمیده می‌شود؟

در جای خود بحث کرده‌ایم که تنوین کاری جز صرف الطبیعه نمی‌کند و مفاد وحدت ندارد. یعنی کاری جزء ابهام در طبیعت ندارد و اینکه دال بر وحدت و بدلیت کند، چنین دلالتی

ندارد. پس در مفاد خود نهی نکته‌ای است که منشا شمولیت - هم در متعلق و هم در موضوع - است.

اشکال دوم: اشکال دوم اینکه اگر شمولیت و بدلیت - در متعلق و موضوع اوامر - دایر مدار مطلوب الوجود بودن متعلق اوامر و مفروض الوجود بودن موضوع اوامر باشد، اینها - مطلوبیت متعلق و مفروضیت موضوع - از شئون مدالیل تصدیقیه اوامر خواهد بود که نیاز به اراده است. در حالی که بحث در مدلول تصویری و مفاد اوامر است. یعنی صیغه اکرم از هرکسی صادر شود دال بر بدلیت در متعلق و شمولیت در موضوع است.

اشکال سوم: اشکال سوم این است که؛ اگر همین مفاد نهی، یعنی لاتکذب به لسان امر - اترک الکذب - بیان شود، دال بر بدلیت باشد، یعنی باید با ترک یک کذب، امر امتثال شود. در حالی که باز دال بر شمولیت و انحلالیت حکم، به تعداد افراد کذب است. اگر مبنای شمولیت در نهی، این قاعده باشد - که انحلالیت در مفسده، منشأ ارتکاز ذهنی عقلائیة شده و در نتیجه ارتکاز عقلائیة، موجب ظهور نهی در انحلالیت شده است - باید در مثل اترک الکذب بدلیت فهمیده شود، در حالی که اترک الکذب، دال بر شمولیت است.

این اشکالات شاهد بر این مطلب است که توجیه شهید صدر، - در فرق بین بدلیت و شمولیت در مفاد امر و نهی - تام نیست.

والسلام